٢٢٠
١٣٥٩٨

شرح وترجمه اعلام صباح
شرح الصحيفه سجاديه

عبد الرحمن بن سيد علي بن
خليفه سلطان حسين اصفهاني

در اول وجلد نزين كيف الى

۳۳۰
۱۳۵۹۸

شرح و ترجمه دعای صباح

شرح الصحیفه سجادیه

عبد الرحمن بن سید علی بن
خلیفه سلطان حسینی اصفهانی

درون جلد زرین یک لائی

٢٢٠
١٣٥٩٨

شرح وترجمه اعجاز صباح
شرح الصحيفه سجاديه

عبد الرحمن بن سيد علي بن
خليفه سلطان حسين اصفهاني

در ون جلد زرين كيف الى

کتابخانه
مجلس شورای ملی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي نزل الكتاب المبين وجعله رحمة للعالمين والصلوة
على خير الورى محمد سيد المرسلين وآله المعصومين الذين قد قرر
ان الاقرار بكل واحد منهم جزء من اجزاء رسالة الذين اما بعد بر ضمير
بندان كتاب شناسان ورقم نگاران مجموعه جامعه معرفت ودانائي پوشيده
نيست كه اعانت بر كسب علوم دينيه وتحصيل اسباب دانش اندوزي
ارباب فضل وكمال معين براستدامت دولت واقبال وموجب ازدياد
پايه جاه وجلال است لهذا اعليحضرت نواب كامياب سكطنت مآب
القاب سكندر داداب شهرازه كتاب مستطاب سلطاني فهرست صحيفه
جهانباني خورشيد افق ظل اللهي دري سپهر سلطنت وپادشاهي كلدسته
كلستان مصطفوي نونهاله بوستان مرتضوي اب وزنك كلشن ايجاد
نوبهار چمن عدل وداد زيبنده لباس دارايي زيبت بخش افسر وري و
رونق افزاي كلشن بيكرد وغبار دهن ودولت چمن آراي كلزار همت بهادر
ملك وملت زبدة سلاطين زمان نقاوة دودمان ولايت نشان

السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان شاه سلطان
الحسيني الموسوي الصفوي بهادر خان لازال كتاب اقبال مذكور الابين
وصحايف ملكه وجلاله مرقومة على صفحات الليالي والايام دير زماني
ساعات اين شرح شريف واتقرتها الى الله العظيم وطلبا لمنه القديم وتقدم
وحكم مؤيد فرمودند بركات شيعيان وعامة اهل ايمان كرمطا لعه ان
استكياب ازان منتفع كردند وتوليت ازانقوض فرمودند بداران
ونفس نفيس خود وانام الله تعالى على المؤمنين بدوام دولة القاهرة
بخلود سلطنة الابدية الباهرة وبعد ازان بهركه از سلسلة علية صفوية
ادام الله تعالى بركاتهم على البرية كرسرير اراى كشور سلطنتي وزينت افزاي
افسر سروري بوده باشد مقرر انكه كتابدار سركار خاصه شريفه انرا تا بر
كتب مختلفه كه وقف نموده اند در مكاني معين ضبط نموده سر رشته جدا بر ان
نگاه دارد وداخل سايركتب كتابخانه مبارك نكنند وهركاه اعليحضرت متولي
باندجوعي وخاجتي نموده باشد وشخصي انرا خواهد بعد از تجويز يكي از علماء
اعلام وفضلاء كرام وعرض بخدمت اشرف اقدس علي وصدور اذن جهت وكيل
قبض معتبر كه مفيد تسليم ونمايد مشروط بانكه معطل نكذارد وزياده بر شش ماه
بدون اذن جديد نگاه ندارد واكر شخص خواهد كه سند ديكر بنقل وتحويل نمايد
بدون اذن مجدد انجناب اعليحضرت متولي نقل نمايد وبعد از رفع حاجت نايب
اعليحضرت متولي سپارد وقفا صحيحا شرعيا مقرونا بجريان الصيغة الشرعية على الشروط
المذكورة المرعية لا يباع ولا يوهب ولا يورث ولا يرهن فمن بدله بعد ما سمعه فانما
اثمه على الذين يبدلونه وكتب الداعي لدوام الدولة الابدية القاهرة ابن حسين
جمال الدين محمد الخوانساري في شهر شوال المكرم من شهور سنة ١٢ ١١

اليم ر

بسم الله الرحمن الرحيم

وظایف دعایی که بنجاده فشنان مساجد جبروت هنکام استماع

روایح اجابتان شمیم نسیم ادعونی استجب لکم بشام

تهی دستان رسانند و لطایف ثنایی که مخلوت کریبان

صوامع ملکوت در وقت ادای ان سبحان ملا اعلی را

دست شفاعت بامید قبول بردارند معروض

بارگاه مجیب الدعواتی که عرض نیاز بدرگاه بی نیازش

موجب دوام عظمت و جلال دین و دولت و سبب

استدامت بادشاهی ملک و ملت است قاضی

الحاجاتی که تسبیح و تهلیل او علی الدوام بکرة و عشیا

و ورد زبان عندلیبان گلشن فصاحت و بلاغت و

تغاوة و اصیلا اهرز جان جلوه گران عالم غیب و شهادت

که وان من شیء الا یسبح بحمده اشاره ایست بدان و

سبح بحمد ربک بالعشی والابکار ایما بیست بران و

صلوات طیبات و تسلیمات مشکینه النفحات نثار

روضه منوره ممهد و بهتری که بی تحفه صلوات

بابرکاتش اجابت دعوات کاینات معلق و معوق و

بیلد و دالاء عترت عالیدرجاتش نغمات اوراد مغنیان

سرادق وصول در مقام قبول خارج و بیرونقاست

امابعد مقصود از عرض این مقدمة الجیش لشکر

دعا اینست که چون دعای دوام عمر و دولت و افزونی

عظمت و حشمت بندگان معلی مکان سکندر

شان دارا دربان تاج بخش تاج ستان تخت

نشین تخت نشان پادشاه اگاه والاجاه و

شهنشاه انجم سپاه فلک بارگاه کیوان دفعت مریخ

صولت مشتری سعادت خورشید رتبت

ممهبط الطاف الهی مورد فیوضات نامتناهی

سایهٔ رحمت یزدانی خورشید فر جهانبانی زیبندهٔ

تاج و تخت کیانی وارث مرتبهٔ سلیمانی زبدهٔ

سلالهٔ ماء و طین علاء خسروان روی زمین

آفتاب عالمتاب ظل الهی دری سپهر سلطنت و پادشاهی

موجهٔ دریای عطا نمک خوان سخا کامیاب بخت

بلند بهره مند طالع ارجمند فرزندی و دودمان

ولایت خلف الصدق خاندان خلافت کلبهٔ

جارباغ ابداع سرو نورستهٔ خیابان اختراع

بیدار بخت هشیار دل معنی پیوند صورت کل

منتخب مجموعهٔ دولت و اقبال رونق افزای معمورهٔ

فضل و کمال شاهنشاهی که خادمی استانش

مخدومی جاودانست و غلامی بندگانش آزادی

دو جهان حکم قضا کردارش چون دریای محیط

بر اطراف و اکناف عالم روان و دستهای کوهر

بارش مرج البحرین یلتقیان خاک درگاهش کوکرد

احمر و کرد بارگاهش توتیای چشم هنر شعر شهی

کز نسیم قدومش زمانه کرفتست باز از سر نوجوانی

شهی کز درافشانی دست جودش زمین میکند دعوی آسمانی

جهانرا بعدل انچنان کرد ایمن که جزکرک کرنان نخورد از شبانی

چنان رفت در خواب چشم حوادث که پیکار شد منصب پاسبانی

ز حفظش بکردون رسد کر فوغی کند ناله میل لباس کمانی

وقارش اکر افکند سایه بر چرخ زمین کبر کردد چو کوه از کرانی

کند توسن عزم اقبال او را قضا هم رکابی قدر هم عنانی

ز بد خانهٔ دشمنی سوخت عدلش کند باز با کبک هم آشیانی

شود اولین پایه از قصر جاهش کند چرخ نه پایه کردن دبانی

بلند اقبالی که کلک محمدی سیادتش که از بهر موسوی جلوه

نماست اب و رنک باغ همیشه بهار دولت مستدام است

همیون فالی که همای سعادت تای اقبال پیروالش که
همواره در استخوان بندی بقای سلطنت خلافت انتما
برفراز شاخسار رفعت اشیان ساز دوام است
گلدسته گلستان مصطفوی نوباوه بوستان مرتضوی
عدل پرور ظلم گداز سخا گستر بخل براندار السلطان
بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان
شاه سلطان حسین الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خا
خلد الله ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین برکته
وفضله واحسانه بر جمیع جهانیان واجب وبراین
کمترین غلامزادگان قدیمی عبد الله ابن سید علی ابن
خلیفه سلطان الحسینی که اباعن جد همیشه بوظائف
دعای خیر وبدعاگویی این دودمان ملایک پاسبان
مشغول بوده اوجب والزم است لهذا دعای صباح
ومسای صحیفه کامله راکه منسوب است بافتاب
ثابان آفاق وانفس صبح فروزان مشرق تقدس

پیشوای راکعین وساجدین امام زین العابدین علیه
السلام که بجهت تواتر وشیوع از ذکر سند وراوی
مستغنی است ودر بهترین اوقات دعا یعنی صبح
وشام که هنگام گشایش درهای فیض اسمانی وشمول
نفحات رحمت ربانیست ورود یافته شرحی مشروح
وترجمه در نهایت وضوح نماید تا باعث ومعین
مومنین گردد بر دعای روز افزون دولت ابد مدت
ولینعمت عالم وعالمیان که جانهای جهانیان فدای
نام مبارکش باد الهی هجنانچه هر صبح وشام
لوامع خورشید فروزان روشنی بخش مشرق ومغرب
افتاب تابان دولت وخورشید رخشان عظمت
ولینعمت حقیقی نورافزای مشارق ومغارب و
فروغ بخش مطالب و
مارب باشد بمحمد وآله

الحمد لله یعنی حمد مخصوص حق تعالی است وحمد در
لغت وصفیست بجمیل اختیاری بر جهت تعظیم وتجلیل
نه بطریق سخریت واستهزا ودر اصطلاح فضلیست که
دال باشد بر تعظیم منعم از ان حیثیت که منعم است خواه
انعام متحامد بسیده باشد وخواه نرسیده باشد
وبعضی تخصیص داده اند او را بنعمت واصله وهریک
ازین دو معنی مناسب است ومراد از لفظ حمد یا
مصدر معلوم است یعنی حامدیت یا مصدر مجهول
یعنی محمودیت ویا قدر مشترک میانه هر دو یعنی
حامدیت ومحمودیت ویا حاصل بالمصدر یعنی
سپاس وستایش والف ولامی که در الحمد است میتواند
که از برای جنس باشد یعنی حقیقت وماهیة حمد
مخصوص خدای تعالی است ومیتواند که از برای
استغراق باشد یعنی هر حمدی که از هر حامدی
سر زند از ازل تا ابد مخصوص اوست ومیتواند که از

برای عهد خارجی باشد یعنی ان حمدی که در السنه
جمیع حامدان یاد در السنه انبیا وملائکه مقولست
مخصوص اوست ومحتمل است که اشاره باشد باکمل
افراد حمد که ان حمد حق تعالی است مر ذات خود را
از جهت انکه حمدیکه لایق کمال وسزاوار جلال اوست
حمدان جل جلاله است بر ذات خود چنانکه بهترین
مخلوقات پیغمبر ما صلوات الله علیه فرموده اند که
لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک یعنی
من تر اثنا نمیتوانم کرد تو چنانی که ثنا کرده ذات خود را
واما حمد مخلوقات چون در نهایت مرتبه انحطاط و
قصور است بسبب انکه هر صفت کمالی که ایشان
وصف میکنند او را بان صفت کمال بقدر افهام
قاصره واوهام باطله ایشانست ازین جهت لایق
بجناب قدس ان جل جلاله نخواهد بود وبا این جهت
عدم قابلیت حق تعالی از جهت کمال لطف وفور

رحمت خود مرخص ساخته است یشانرا در این امر
و مثاب گردانیده چنانکه بعضی از عارفان گفته اند
این قبول ذکر تو از رحمت است چون نماز مستحاضه و رحمت
و ازین مذکورات معلوم شد که لفظ الحمد لله احتمال
چهل معنی دارد بسبب انکه هر کاه دو احتمال معنی
حمد ضرب کرده شود در چهار احتمال لفظ حمد هشت
احتمال صورت می بندد و از ضرب هشت در پنج
احتمال الف و لام که ان جنس و استغراق و سه معنی
عهد خارجی باشد چهل احتمال تمام میرسد و تحقیق
این مقام محتاج بتطویل کلام است فلما در این موضع
کنجایش زیاده ازین نیست الذی خلق اللیل و النهار
بقوته یعنی ایخنان خدایی که آفریده است شب
و روز را بقوت خود و میز بینهما بقدرته و تمیز
داده است میانه شب و روز بقدرة خود یعنی
هریک را از دیگری امتیاز داده است بصفتها

وعلامتها

وعلامتهای خاصی که ان دیگری دران صفتها و علامتها
با او شریک نیست و جعل الکل واحد منهما حدا
محدودا و امدا ممدودا و کردانیده از برای هریک
از شب و روز نهایت معینی و زمان کشیده شده یعنی
زمان معلومی و در تحدید شب و روز میانه عرب
و اهل شرع و میانه منجمان فارس و روم خلاف است
نزد عرب و اهل شرع مقدار روز از طلوع صبح
صادق است تا غروب تمام جرم شمس و مقدار شب
از غروب تمام جرم شمس است تا طلوع صبح صادق
و نزد منجمان مقدار روز از طلوع مرکز آفتاب است
تا غروب او و بعد از او داخل شب است تا طلوع
مرکز و همچنین در تعیین شبانه روز نیز خلاف
کرده اند و مقدار شبانه روز نزد عرب و اهل شرع
از اول شب است تا اول شب دیگر و نزد منجمان
فارس و مغرب بزمین از نیمه روز است تا نیمه

روز دیگر و نزد منجمان خطا و اغلب از نیمهٔ شب
است تا نیمه شب دیگر و در بعضی از نسخها موقتا
بلد ممدود واقع شده است یعنی معیّن و این نیز
قریب بمعنی اوست چنانکه مخفی نیست یولج
کلّ واحدٍ منهما فی صاحبه و یولج صاحبه فیه
یعنی داخل میسازد هریک از این شب و روز را
در مصاحبان و داخل میسازد مصاحبان را
دران و مراد از داخل ساختن شب و روز در یک
دیگر چنانکه بعضی مفسّرین گفته اند درآوردن
هریکیست در عقب دیگری و بعضی دیگر گفته
اند که مراد نقصان کردن از یکی و فزودن بر دیگری
است باعتبار دراز و کوتاه شدن شب و روز
و این معنی بحسب ظاهر تر است و بر هر تقدیر
اشکالی وارد نیست چه هریک از این دو معنی از
عبارت اوّل مستفاد میشود و عبارت ثانی

که ویولج صاحبه فیه باشد بنابرین بی فایده و
مستدرک خواهد بود و سیّد محقّقین میر محمد
باقر داماد علیه الرّحمه در جواب این اشکال از
معنی ثانی اشاره فرموده اند که مراد داخل ساختن
هریک از شب و روز است هنگام داخل ساختن
آن دیگر را در او و در وقت واحد و این بحسب اختلاف
آفاق است بواسطهٔ آنکه در هر وقتی که داخل
سازد شب را در روز مثلا در بلدی داخل خواهد
ساخت روز را در شب در بلد دیگر که مقابل
آن بلد است مثل بلاد شمالیه جانب خط استوا
و جنوبیه آن که تابستان هریک زمستان آن دیگر
و فصول دیگر نیز باین نحو است و همین جواب در
معنی اوّل هم جاریست چه در هر بلدی از بلاد
شرقی که روز شود همانوقت در مقابل آن بلد از
سمت مغرب شب میشود بتقدیر منه للعباد

فیما یغذوهم به وینشئهم علیه یعنی این خلق
شب و روز یا تمیز دادن هر یک را از دیگر یا کردانیدن
هر یک را از زمان معین یا داخل ساختن هر یک از
اینها در آن دیگر بسبب تقدیریست که از جانب حق
تعالی است از برای انتفاع بندگان در آنچه غذا
میدهد ایشانرا بان و نشو و نما میفرماید ایشانرا
بران و باء بتقدیر باء سببی است و متعلق است
به خلق که قبل ازین مذکور شد یا به میز یا به
جعل یا به یولج چنانچه در ضمن شرح معلوم
شد فخلق لهم اللیل لیسکنوا فیه فرجها کان التعب
ونهضات النصب پس خلق کرد آن برای بندگان
شب را تا بیارامند و استراحت نمایند در آن از
حرکتهای که باعث تعب و جنبشهائی که سبب رنج است
وچون حضرت علیه السلام اول مرتبه بیان خلق
شب و روز و داخل ساختن هر یک ازانها در دیگر

بسبب تقدیری از برای امور بندگان در غذا و نشو
و نما مجملا بیان فرمودند الحال تفصیل بعضی
از فواید و مصالح آن میفرمایند و بعضی
از منافع مخصوصهٔ هر یک از شب و روز را بیان
مینمایند پس فایی که در خلق است متفرع است
بر جملهٔ سابقه و این دو عبارت که حرکات
التعب و نهضات النصب است از قبیل اضافهٔ
سبب است بسوی مسبب یعنی حرکتها و تردد ها
بدنیه که سبب تعب و آزارست و در نسخهٔ دیگر
بعظات بنا و ظاهر لنهضات واقع شده است
بنا بر این جمع بعظه خواهد بود که آن بمعنی ثقیل
و شاق بودن امر است چنانکه جوهری نقل کرده
است وجعله لباسا لیلبسوا من راحته ومنامه
و کردانید خدای تعالی شب را از برای بندگان خود
جامه از جهت آنکه بپوشند از آسایش آن و

بعظات

خواب ان وحضرت علیه السلام شب را بجامه تشبیه
فرموده اند بنا بر اینکه می پوشاند مردم را همچنانکه
جامه می پوشاند واسایش وخواب شب را هم بجامه
تشبیه فرموده اند باعتبار اینکه فرو میگیرند
همه بدن را مانند جامه وتشبیه شب بجامه
وراحت وخواب شب را هم بجامه بیک وجه شبه
که پوشانیدن باشد ووجه شبه را نیز درمیان
هردو ذکر کردن وعلة جعل قرار داد
ومجموع را بیان جمله اذا کردن در نهایت فصاحت
وبلاغت است چنانکه در علم معانی وبیان
مسطور است وهمچنین فقرات مشبهه که بعد
ازین مذکور خواهد شد در این مرتبه است قوله
ذلک لهم سجاما وقوة یعنی این نحو خلق
که مذکور شد از برای بندگان راحتی وتوانائی
لینالوا به لذة وشهوة وتا برسند بندگان ببب

ان خلقت مذکور بلذت وخواهش یعنی با نچه
ازان لذت برند وطبعشان خواهد وخلق لهم الزمان
منیرا ولیبتغوا فیه من فضله ولیتسببوا الی رزقه
وتسیر حوائی فی ارضه واو یعنی حق تعالی ازبرای بندگان
روزرا روشن تا طلب نمایند دران از احسان او و
وسیله جویند بسوی روزی او وسیر نمایند در زمین
او ومراد ازین بیان مطلق کردیدن در روز است
یا سفر کردن ازجهت انکه انتفاع عظیم در سفر مترتب
میشود که در غیر ان نمیشود ودر احادیث بسیار
مدح سفر واقع شده است از جمله ان حدیثست
که منقولست از حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه که ملخص ان اینست که غربت اختیار نمایید
ومسافر شوید که در سفر هیچ فایده مترتب میشود
که در حضر نمیشود اول خلاص شدن از غم واندوه
دنیای فانی که سخت ترین ازارهای روحانیست

که ان اشد از جهنا نیست دویم اکتساب معیشت که فی
الجمله باعث نجات اند وه دنیوی و وسیلهٔ متوجه
شدن امور اخرویست از جهت انکه فقر شدیدترین
بلاهاست چنانچه واقع شده است که الفقر کاد
ان یکون کفرا یعنی فقر نزدیکست که کفر باشد
که هرچند صبر کردن در فقر و فاقه و راضی
بودن از ان مرتبهٔ کمال بشریتست و این مخصوص
انبیا و اوصیا و اولیاست که ایشان در فقر و سایر
شدائد دنیوی لذت جسیم و فیض عظیم می برند
که باعث زیادتی قرب و افتخار ایشان میشد چنانکه
حضرت رسول صلوات الله علیه فرموده اند
که الفقر فخری و به افتخر علی سایر الانبیا یعنی
فقر علامت بزرگی منست و بان افتخار میکنم بر
سایر پیغمبران بواسطهٔ اینکه بعضی از ایشان فقیر
نبودند بحسب ظاهر و بعضی که فقیر بودند بمرتبهٔ

رسول الله نبودند سیم تحصیل علم که وسیلهٔ سعادت
ابدی و سرمایه تجارت اخرویست چنانکه در
بسیاری از اخبار دیگر نیز واقع شده است
که از جملهٔ شرایط تحصیل علم سفر کردن و غربت
اختیار نمودنست چهارم تحصیل اداب که
بهترین صفات انسانی و وسیلهٔ کامروایی
دوجهانیست پنجم تحصیل صحبت بزرگوارانی که این
نیز بدستور سابق امریست عظیم و تحصیل ان
در سفر و غربت و بخدمت بزرگان رسیدن در
اطراف و جوانب میسر است طلبا لما فیه ینکل
العاجل من دنیاهم و یدرک الاجل من اخراهم از برای
طلب کردن مر انچیز یرا که در انست وسیلت نفع
حاضر در دنیا یشان و دریافتن اینده در اخرتشان
و مراد از طلب کردن انچه نفع دنیوی در انست
طلب روزی کردن و انچه متعلق بامور معاشست

واینچه نفع اخروی در اوست تحصیل علوم دینیه کردن
وسایر مقدمات واسباب اوست بکل ذلک
یصلح شانهم ویبلو اخبارهم بهمه اینها
که مذکور شد اصلاح میکند خدای تعالی احوال
بندگانرا واز مایش میفرماید خبرهای ایشانرا
یعنی از مایش میفرماید خبرهائی که از بندگان
میدهند وحکایت حال ایشان میکند از
خوبیها وبدیها که راست یا دروغ بنحوی که
از مایش کنندگان مجاز مانند ویظهر کیف
یعمل فی اوقات طاعته ومنازل فروضه وواقع
احکامه ونظر میکند حق تعالی که چگونه اند
بندگان او در وقتهای طاعت او ودر جاهای
واجبات او وموقعهای احکام او یعنی نظر
میفرماید که در وقت طاعت طاعت میکنند
یا نه واینچه فرض کرده است ولازم ساخته

بعمل مجاورند یا نه واینچه حکم بان تعلق گرفته است
فرمان میبرند در ان چیز یا نه لیجزی الذین اساؤا
بما عملوا ویجزی الذین احسنوا بالحسنی واین
از مایش ونظر کردن از جهت انست که تا جزا بدهد
ان کسانی را که بد کرده اند بسبب انچه کرده اند یا
بمثل انچه کرده اند یعنی بدی وتا جزا بدهد انانی را
که نیک کرده اند بجزای نیک اللهم فلک الحمد علی
ما فلقت لنا عن الاصباح ومتعتنا به من ضوء الصباح
وبصرتنا من مطالب الاقوات ووقیتنا فیه من طوارق
الآفات خداوندا بس مر تراست سپاس برای انکه
شکافتی برای ما صبح را وبهره مند کردانیدی
ما را بسبب ان از روشنائی روز وبینا ساختی
ما را بمکانهای طلب روزی یعنی در انچیزها
که طلب روزی میکنیم مثل تجارت وصناعت
ومانند ان ونگاه داشتی ما را در ان از افتهائی

که حادث میشود و لفظ من که درین چهار موضع است
بیان لفظ ما میکند چنانکه مخفی نیست اَصْبَحْنَا
وَاَصْبَحَتِ الْاَشْیَاءُ کُلُّهَا بِحَمْلَتِهَا لَکَ صباح
کردیم ما که نوع انسانیم یا جنس حیوانیم وصباح
کردند چیزهائی که غیر ما میباشند همگی و
بالتمام از برای تو یعنی ما و همهٔ چیزها درین
صباح ترا بنده ایم و مملوک توایم سَمَاوٰتُهَا وَ
اَرْضُهَا وَمَا بَثَثْتَ فِیْ کُلٍّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا آسمانها
و زمینهای ها و آنچه پراکنده ساخته و خلق کرده
در هر یک از آن آسمان و زمین باین معنی که ملک
همه تو بی و همهٔ ایشان مخلوق و مملوک تو اند هر
چند که بعضی براه باطل افتاده دیگری را مقصود
و معبود خود قرار داده خود را مملوک و مخلوق
و بندهٔ تو ندانند و یا با این معنی که همهٔ موجودات
و مخلوقات بنده تو اند و همگی در پرستش و

بندگی تو مشغول اند یا بزبان مقال چنانکه مذهب
بعضی از متکلمین است یا بعضی بزبان حال و بعضو
دیگر بزبان مقال چنانکه مذهب جمهور است و
محققین در توضیح این معنی ثانی بنا بر هر دو
مذهب چنین گفته اند که اگر آدمی بنظر
عقل ملاحظه نماید می یابد که همهٔ موجودات
حقیقةً طالب و جویای خالق و معبود خود اند که خالق
و معبود بحق است و همگی در واقع یکی را می پرستند
و طالب یکی زند هر چند که بعضی چشم از جادهٔ
حق پوشیده براه ضلالت و گمراهی را پیش
گرفته اند به پرستش بت و آتش و کواکب مشغول
شده باشند مثل آنکه جماعتی یکعدد کوهری در
میان چند عدد سنگ دیگر انداخته باشند و
بعضی چشم خود را بسته و بعضی گشوده بجست
وجوی کوهر مشغول گشته هر کدام چیزی را اختیار

کرده بردارند پس بر همه ایشان صادق است که
طالب و جویای یک چیز ند گمان کوهر باشد و هر
یک از اینها سنگ دیزه را کوهر تصور کرده برداشته
و بان مشعوف و خوشحال اند و در واقع کوهر را
کسی برداشته است که چشم خود را بسته است
چنانکه بعضی از عارفان گفته اند مختلف کویان
تمامی دم ز وحدت میزنند هست ابلق کله اما ابلقی در کله
و مؤید فرموده اهل تحقیق میشود انچه بعضی
از مفسرین گفته اند در تفسیر ایه کریمه
که در سوره نمل است که وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ فِي
الْأَرْضِ که محصل معنیش اینست که همه شما
در زمین طالب یک مطلوب و عاشق یک معشوقید
حقیقة هر چند که در راه باطل افتاده از مقصود
اصلی دور مانده باشید ساكِنُهُ وَمُتَحَرِّكُهُ
وَمُقِيمُهُ وَشَاخِصُهُ وَمَا عَلَا فِي الْهَوَاءِ وَمَا

كُنْ تَحْتَ الثَّرَى يعنى ساكن ان وجنبنده ان
وايستاده ان وروند ان وانچه بالا رفته
در هوا وانچه پنهان است در زير خاك واين
فقرات تفصيليست بعنوان بدليت از براى
ما سبق ومرفوع عند تابدل باشند از براى لفظ
اشياء كه قبل ازين مذكور است وبجز جايز است
كه خوانده شوند چنانكه در نسخه ابن ادريس
واقع شده است كه تابدل باشند از براى لفظ
واحد يا بر نسخه يا از براى لفظ كل يا بر نسخه
ديكر ولفظ كُنْ بفتح كاف است يعنى
انچه پنهان است در زير زمين وممكنست كه متعدى
باشد بمعنى آفريننده الله بواسطه انكه كُنْ
بفتح غالبا وقات متعديست ولازم امدنش
نادر است ودر نسخه ابن ادريس بضم كاف
واقع شده است وبرين تقدير جايز ست كه

مشتق از کِن بمعنی ستر باشد بصیغهٔ مجهول
یعنی انچه نهان کرده شده زیر زمین و
جایز است که مشتق از کون نباشد و بضم ظاهر
تر است چنان که استادی و استاد
البشر مولانا محمد باقر شیخ الاسلام دام
افاداته فرموده اند اَصْبَحْنا فی قَبْضَتِكَ
یعنی بامُلْكُكَ وَسُلْطانُكَ وَتَضَمُّنا مَشِیَّتُكَ
صباح کردیم ما در پنجهٔ اقتدار تو بحال
انکه فراگرفته ما را بادشاهی تو و سلطنت
تو و در برگرفته ما را یا جمع نموده ما را
خواست تو و بنابر معنی ثانی تشبیه شده است
درین فقره مردمان بمواشی و خواست الهی
بشبان یعنی همچنانکه شبان هرگاه خواهد
جمع میکند مواشی را و هرگاه خواهد از یکدیگر
میپاشد خواست الهی نیز همچنین است و

نتصرف عن امرك ونتقلب فی تدبیرك لیس لنا
من الامر الا ما قضیت ولا من الخیر الا ما اعطیت
و تصرف میکنیم ما در کارها با مر تو و میگردیم
از جایی بجایی در انچه تدبیر کرده نشده نیست
ما را در کار خود مگر انچه فرمان داده و
نیست ما را نیکوئی مگر انچه بخشیده و این فقرات
مذکوره هرچند بحسب ظاهر موهم جبر است فلما
جبر منظور نیست از جهت انکه در دعاها از
برای زیادتی انقیاد و تذلل و انکسار افعال را
تماما نسبت بخدای تعالی میدهند و خود را
از مدخلیت مخرج میسازند و از این قبیل در
اوراد و ازکار ماثوره بسیار واقع شده است
چنانکه مخفی نیست و محقق مرحومی آقا حسین
خوانساری علیه الرحمة این فقرات را چنین
تاویل کرده اند که غرض این نیست که ما را اصلا

قدرت واختیاری نیست بلکه مراد اینست که
حکم خدای تعالی و فرمان او و عطای او و احسان
او در همه چیز دخل دارد و بی ان محال است که
چیزی بهم رسد که در بعضی چیزها قدرت
واختیار بندگان نیز دخل داشته باشد و لهذا
یَوْمٌ حَادِثٌ جَدِیدٌ وَهُوَ عَلَیْنَا شَاهِدٌ عَتِیدٌ
واین روز چیزیست نو آمده تازه واین روز بر ما گواه
حاضر یعنی از برای طاعات وسیئات ما و در
بعضی احادیث واقع شده است که نیست
روزی که بگذرد بر بنی آدم مگر اینکه گوید
أنا روز نو أنا آدمی که این فرزند آدم من روزی تازه ام
ومن بر تو گواهم پس بگو در من سخن خیر که گواهی
میدهم از برای تو روز قیامت پس بدستی که
مرا نخواهی دید بعد از این هرگز یعنی تا روز
قیامت اِنْ اَحْسَنَّا وَدَّعْنَا بِحَمْدٍ وَاِنْ اَسَأْنَا

فارقنا

فَارِقْنَا بِذَمٍّ اگر نیکی کنیم وداع میکند ما را امروز
بستایش کردن واگر بدی کنیم جدا میشود از ما
بخدمت کردن واین کلام خالی از لطفی نیست
از جهت انکه تخصیص داده است وداع را که در
وقت جدا شدن از دوستان میباشد به نیکی
کردن وتخصیص داده است مفارقت را که در
وقت جدا شدن از دشمنان میباشد به بدی کردن
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ وَارْزُقْنَا حُسْنَ مُصَاحَبَتِهَا
وَاعْصِمْنَا مِنْ سُوءِ مُفَارَقَتِهَا بِارْتِكَابِ جَرِيرَةٍ اَوِ اقْتِرَافِ
صَغِيرَةٍ اَوْ كَبِيرَةٍ بار خدایا رحمت بفرست بر محمد
وآل او و روزی کن ما را خوب صحبت داشتن
با این روز ونگاه دار ما را از بد جدا شدن آن
بسبب ارتکاب معصیتی یا اکتساب گناهی کوچک
یا گناهی بزرگ چون حضرت علیه السلام فی الجمله
بیان منافع وخواص هر یک از شب و روز افرموده

الحال دعا و استغاثه مینمایند و خواهش بعضی
از مطالب عظیمه مینمایند و اول بار شروع در
صلوات بر محمد و آل او کرده اند از جهت آنکه باعث
استجابت دعاها ست و آل پیغمبر بنا بر مذهب
حق ذریهٔ پیغمبرند که معصوم اند از جمیع صغایر
و کبایر و آل عبا باجماع علما حضرت امیر المؤمنین است
با حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم
السلام که حق سبحانه و تعالی درباره ایشان
فرموده اِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ
الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا یعنی نخواسته خدا
مگر آنکه ببرد از شما نجاست شرک و هر معصیتی را
از کاهان صغیره و کبیره ای خانوادهٔ نبوت
و پاکیزه گرداند شما را از هر خوی ناپسندیده پاکیزه
عظیمی و بتواتر رسیده از علمای شیعه و سنی
و در کتب هر دو فرقه بسندهای متعدد منقول

و مروی ست که چون این آیه نازل شد حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه و آله در خانهٔ ام سلمه بود
که بهترین زنان آنحضرت بود دران عصر پس آنحضرت
امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام را
طلبید و عبای مبارک خود را بر ایشان کشید و
فرمود که اللّٰهُمَّ هٰؤُلَاءِ اَهْلُ بَیْتِی فَاَذْهِبْ عَنْهُمُ
الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِیرًا خداوندا این گروه
خانواده منند پس ببر از ایشان نجاست هر
معصیتی را و پاک گردان ایشان را از هر خوی ناپسندی
پاکیزه کردنی بزرگ و ام سلمه در آنوقت در میان در
ایستاده بود عرضه داشت که یا رسول الله من هم
از خانواده توام حضرت فرمودند که تو بر نیکی و
بر وایتی لیکن از اهل بیت من نه و اصل لفظ آل
اهل بود بدلیل تصغیرش که اُهَیل است از
جهت آنکه در تصغیر کلمات برمیگردند بسوی

اصل خود و تخصیص داده اند استعمال لفظ آل
را باشراف بخلاف لفظ اهل که در غیر اشراف نیز
استعمال کرده میشود چنانکه در عرف اهل
بیت بمعاویه هرد و میگویند
وَاجْزِ لَنَا فِيهِ مِنَ الْحَسَنَاتِ وَاخْلُفْنَا فِيهِ مِنَ السَّيِّئَاتِ
و بسیار کردان از برای ما در این روز از نیکوئیها
و خالی کردان ما را در این روز از بدیها که مرتکب
بدیها نشویم و همیشه مشغول نیکوئیها باشیم
وَاَمْلَأْ لَنَا مَا بَيْنَ طَرَفَيْهِ حَمْدًا وَشُكْرًا وَاَجْرًا
وَذُخْرًا وَفَضْلًا وَاِحْسَانًا و پر کن برای ما آنچه
میان دو طرف آن روز است یعنی تمام روز
را از سپاس و شکرگذاری و اجر و ذخیره
آخرت و فضل و احسان یعنی چنین کن که تمام
روز ما حمد و شکر تو کنیم و در تمام روز تو اجر
و ثواب آنچه ذخیره آخرت است و فضل و احسان

نسبت بما از آنچه فرمائی اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى الْكِرَامِ
الْكَاتِبِينَ مُؤَكِّلَتَنَا بارخدایا آسان کن بر فرشتگانی
که عمل ما را می نویسند زحمت ما را یعنی چنان
کن که مشقت و زحمت از ما نکشند و مراد از
زحمت نکشیدن این فرشتگان از ما آنست که
کار خوب کنیم و کار بد نکنیم از جهت
آنکه ایشان از نوشتن کار خوب خوشحال میشوند
و از نوشتن کار بد آزرده میگردند و زحمت
میکشند چنانکه در بعضی از اخبار وارد شده است
که این فرشتگان هرگاه بنویسند از بنده کار
خوب با بر میدارند و بسوی آسمان میبرند و بر
خدای تعالی عرض میکنند و شهادت میدهند
و میگویند که بنده تو فلانی کار خوب کرد همچنین
و همچنین و هرگاه بنویسند از بنده کار بد با بر میدارند
و بسوی آسمان میبرند با غم و اندوه و حزن بس

حق سبحانه و تعالی میگوید که چه کار کرده بنده
من ایشان سکوت اختیار میکنند و هیچ نمیگویند
تا آنکه خدای تعالی دفعهٔ دویم و سیم سؤال
کند پس میگویند که خداوندا تو پوشاننده عیبهای
وام کردی بندگان خود را باینکه بپوشانند عیبهای
خود را پس بپوشان تو هم عیبهای ایشان را و تو
دانای همهٔ مخفیاتی و هیچ چیز از تو پنهان نیست
و از این جهت که مذکور شد ایشان را کرام الکاتبین
میگویند و افلاذ لنا فرحسناتنا صحائفنا
ولا تخزنا عند ثم بسوء اعمالنا و برکن برای ما
از حسنات ما نامهای اعمال ما را و رسوا مکردان
ما را نزد ایشان بسبب بدی کردارهای ما اللهم
اجعل لنا فی کل ساعة فرساعاته حظا فرعبادک
یا رب یاکردان برای ما در هر ساعتی از ساعتهای
این روز بهره از پرستش خود و این معنی بنا بر

عبادتک د

است

است که اصل عبادت عبادت باشد موافق نسخه
دیگر و تا افتاده باشد و حذف تا مصدری در
وقتی که اضافه کنند مصدری را بکلمهٔ دیگر
در کلام عرب بسیار است چنانکه شیخ رضی
تصریح کرده که کاهست که حذف میکنند تاء
تأنیث را از مضاف یعنی از مصدر مضاف
در وقتی که ایمن باشند از التباس مثل قول خدای
تعالی که فرموده اند اقام الصلوة که در اصل
اقامة الصلوة بوده و ممکنست که عباد بمعنی
بندگان باشد یعنی بکردان از برای ما بهره
از آنچه به بندگان خاص خود کرامت میکنی یا
بهره از جانب ایشان و این احتمال بسیار
بعید است و موافقت با فقره اینده هم ندارد
چنانکه استادی و استاد البشر مولانا محمد باقر
دام افاداته فرموده اند و نصیبا فرشکرک و

شاهد صدق فرشتگانك وبكردان از برای
ما در هر ساعتی از ساعتهای آن روز نصیبی از
شکر گذاری خود و گواه راستی از فرشتگان خود
یعنی همچنان کن در هر ساعتی کار نیکی کنیم که
فرشته گواه باشد بران کار ما اللهم صل علی
محمد و آله و احفظنا من بین ایدینا و من خلفنا
و عن ایماننا و عن شمائلنا و من جمیع نواحینا حفظا
عاصما من معصیتك هادیا الی طاعتك مستعملا
لمحبتك بار خدایا رحمت بفرست بر محمد و آل او
و نگاه دار ما را از پیش روی ما و از پس سر ما و از
جانبهای راست ما و از جانبهای چپ ما و از همه
اطراف و جوانب نگاه داشتنی که نگاه دارنده باشد
از معصیت تو نگاه نماینده باشد بسوی طاعت تو
کار فرموده شده باشد برای دوستی تو و مراد
از نگاه فرمودن حفظ از برای دوستداری خدا

ظاهر آنست که آدمی خود را کار فرماید در آنچه سبب
محبت خداست چه کار فرمودن محفوظ کویا کار
فرمودن حفظ است و لحتما لآت دیگر نیز هست
و این تاویلات در صورتیست که لفظ مستعملا بفتح
میم دویم باشد چنانکه در اصل نسخه مضبوط
است و در وقتی که بکسر میم دویم باشد
چنانکه در نسخه ابن ادریس واقع شده است یعنی
کار فرماینده است و بنا بر این معنی ظاهر تر است
چنانکه مخفی نیست اللهم صل علی محمد و آله
و وفقنا فی یومنا هذا و لیلتنا هذه بار خدایا رحمت
بفرست بر محمد و آل او و توفیق ده ما را در این روز ما
و در این شب ما و این دو فقره در جمیع نسخها بطریق
جمع واقع شده است و ظاهر اینست که بطریق
بدلیت است که آنحضرت علیه السلام هر کاه در
صباح این دعا را میخوانده اند و وفقنا فی یومنا

هذا میفرموده اند وهرگاه در شام قراءت مینموده
اند ووفقنا فی لیلتنا هذه میگفته اند چنانکه
مخفی نیست ومکن است که آنحضرت در هریك از
صباح وشام هردو فقره را بطریق جمع میگفته
باشند چنانکه موافق نسخها است پس بنابرین
هرگاه در صباح این دو فقره گفته شود باین
معنی خواهد بود که توفیق ده ما را در این روز ما که
داخل شده ایم الحال ودر این شب ما که عنقریب
داخل خواهیم شد وهرگاه در شام خوانده شود
باین معنی خواهد بود که توفیق ده ما را در این روز ما
که عنقریب داخل خواهیم شد ودر این شب ما که
الحال داخل شده ایم واحتمال اول ظاهرتر است
چنانکه معلوم شد وفی جمیع ایامنا الاستعمال
الخیر وفجر الشر وشکر النعم واتباع السنن ومجانبة
البدع والامر بالمعروف والنهی عن المنکر وتوفیق

ده ما را در همه روزهای ما برای کردن کار خیر
ودوری کزیدن از شر وشکر گذاری نعمتها وپیروی
کردن طریقهای پیغمبر وترك کردن بدعتها وامر
کردن به نیکی ونهی کردن از ناشایست
یعنی چنان کن که این امور مذکوره از ما صادر
شود بواسطه انکه هریك از اینها واجب است و
کسی که تخلف در این امور کرد عاصی درگاه
تو ومستحق عقابست ودر وجوب امر بمعروف
ونهی از منکر خلافست که آیا وجوبش عینی
است یا کفایی وایشبه اینست که واجب عینی
است وامر بواجب واجبست وامر بمندوب مندوب
ونهی از منکر کلش واجبست وشروط وجوب هر
یك از اینها با اقسامش مفصلا در کتب فقهی
مذکور است ودر اینجا احتیاج بذکرش نیست
وحیاطة الاسلام وانتقاص الباطل وازالة

وَنُصْرَةِ الْحَقِّ وَاغْزَازِهِ وَارْشَادِ الضُّلَّالِ وَمُعَاوَنَةِ
الضَّعِيفِ وَادْرَاكِ اللَّهِيفِ وَازْبَرَايِ مُحَافَظَتِ
كَرْدَنِ مُسْلِمَانِي وَكَمْنُودَنِ بَاطِلَ وَخَوَارْكَرْدَنِ آنَ
وَيَارِي دَادَنِ حَقِّ وَكَرَامِي دَاشْتَنِ آنَ يَا غَالِبَ
سَاخْتَنِ آنَ وَرَاهْ نُمُودَنِ كُمْرَاهْ وَيَارِي كَرْدَنِ ضَعِيفَ
وَدَرْ بَعْضِي نُسَخِهَا وَادْرَاكَ اللَّهِيفِ نِيزْ وَاقِعْ
شُدَهْ اَسْتَ يَعْنِي وَدَرْيَافْتَنِ سْتَمْ دِيدَهْ وَازْ كَلَامِ
جَوْهَرِي ظَاهِرْ مِيشُودْ كَهْ لَهِيفْ بِجِهَارْ مَعْنِي
مُسْتَعْمَلْ مِيشُودْ بِمَعْنِي مُضْطَرْ وَمَظْلُومْ وَ
مُتَحَيِّرْ وَمَحْزُونْ پَسْ دَرِينْ عِبَارَتْ هَمَهْ اِينْهَا مُنَاسِبْ
خَوَاهَدْ بُودْ چُنَانَكَهْ مَخْفِي نِيسْتْ اَللّٰهُمَّ صَلِّ
عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ اَيْمَنَ يَوْمٍ عَهِدْنَاهُ وَ
اَفْضَلَ صَاحِبِ صَحِبْنَاهُ وَخَيْرَ وَقْتٍ ظَلِلْنَا فِيهِ
بَارْخُدَايَا رَحْمَتْ بِفُرْسْتْ بَرْ مُحَمَّدْ وَآلِ اُو وَبِكَرْدَانْ
اِينْ رُوزْ رَا مُبَارَكْتَرِينْ رُوزِي كَهْ دَرْيَافْتَهْ اِيمْ رَا

صاحبناه ۲ بار

وَكَامِلْتَرِينْ مُصَاحِبِي كَهْ صُحْبَتْ دَاشْتَهْ اِيمْ بَا اُو
وَنِيكُوتَرِينْ وَقْتِي كَهْ بِسَرْ بُرْدَهْ اِيمْ دَرَانْ وَدَرْ نُسْخَهْ
اِبْنِ اِدْرِيسْ صَاحِبْنَاهُ بِدَلِ صَحِبْنَاهُ وَاقِعْ شُدَهْ اَسْتْ
يَعْنِي كَامِلْتَرِينْ مُصَاحِبِي كَهْ مُصَاحِبَتْ كَرْدَهْ اِيمْ
بَاهُمْ وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ اَرْضَىٰ مَرْمَرَ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَ
النَّهَارُ مِنْ خَلْقِكَ وَبِكَرْدَانْ مَارَا
اَزْ خَشْنُودْ تَرِينْ كَسِي كَهْ گُذَشْتَهْ اَسْتْ بَرْ اُو شَبْ
وَرُوزْ اَزْ جُمْلَهْ اَفْزُودِهَايِ تُو وَلَفْظِ اَرْضَىٰ كَهْ اَفْعَلْ
تَفْضِيلَسْتْ مُمْكِنَسْتْ كَهْ بِمَعْنِي اِسْمْ فَاعِلْ بَاشَدْ
يَعْنِي بِكَرْدَانْ تُو مَارَا اَزْ جُمْلَهْ اِنْهَايِ كَهْ
رَاضِي تَرَنْدْ بِقَضَا وَقَدَرِ تُو اَزْ هَمَهْ خَلْقَانْ وَمُمْكِنْ
اَسْتْ كَهْ بِمَعْنِي اِسْمْ مَفْعُولْ بَاشَدْ يَعْنِي بِكَرْدَانْ
مَارَا اَزْ جُمْلَهْ اِنْهَايِي كَهْ تُو اَزْ اِنْهَا رَاضِي تَرِي يَعْنِي
چُنَانْ كُنْ كَهْ اَزْ جُمْلَهْ اِنْهَا بَاشِيمْ كَهْ مَرْضِي تَرَنْدْ
وَاحْتِمَالِ اَوَّلْ ظَاهِرْ تَرَسْتْ اَشْكَرَ مَرْمَا اَوْلِيَا

وكاملترين

من نعمك واقومهم بما شرعت من شرايعك واقومهم
عما حددت من تكليفك يعنى شكر كننده ترين
ايشان مر انچه را عطا كرده از نعمتهاى خود و
چابك ترين ايشان بانچه مشروع ساخته
از شريعتهاى خود و باز ايستاده ترين ايشان از
انچه ترسانيده ازان از مناهى خود و لفظ اشكرهم
واقومهم واوقفهم منصوب بفعل مقدر است
كه اغنى باشد و باصطلاح نحاة منصوب بمدح
ميكويند وضميرش مرفوع است يعنى ميخواهم
من ازانكسى كه مذكور شد شكر كننده ترين
خلق را و چابك ترين ايشان را و باز ايستاده ترين
ايشان را و جايز ست كه مجرور باشد باضمير شن چنانكه
در نسخه ابن ادريس واقع شده است و درين
صورت يا بدل از ضمير خواهد بود كه مجرور
بمن است بحسب تقدير يا بدل از جمله كه مجرور بمن ست

بحسب لفظ اللهم انى اشهدك وكفى بك
شهيدا بارخدايا بدرستى كه من كواه ميكيرم
ترا و بسنده ذات تو از براى كواهى پس با بى كه در لفظ
بك است نا يد خواهد بود و مضاف محذوف كه
بتقدير ذاتك است واشهد سماواتك وارضك
ومن اسكنتهما من ملائكتك وساير خلقك فى
يومى هذا وساعتى هذه وليلتى هذه ومستقرى
هذا وكواه ميكيرم اسمانهاى ترا و زمين ترا
و هر كرا ساكن كردى درانها از فرشتكان خود و
ساير افريدكان خود درين روز من و درين ساعت
من و درين شب من و درين جايكاه من و لفظ
ساير خلقك مجرور است كه تا عطف باشد بر لفظ
ملائكتك وجايز ست كه بنصب خوانده شود كه
عطف باشد بر جملهٔ ومن اسكنتهما چنانكه مخفى
نيست وكفتكو در عبارت يومى هذا و در عبارت

لیلتی هذه که هر دو بطریق جمع است که در صباح
و شام هر دو را باید خواند یا بطریق بدلیت که در
صباح عبارت اول و در شام عبارت ثانی را
باید گفت چنانست که از این مذکور شد و احتیاج
باعاده نیست اَنّی اَشهَدُ اَنَّکَ اَنتَ اللهُ الَّذی
لا اِلٰهَ اِلّا اَنتَ قائِمٌ بِالقِسطِ عَدلٌ فی حُکمٍ یعنی گواهی
میگیرم من این مذکورات را برانیکه من گواهی
میدهم که تو بی توخدایی که نیست خدایی مگر
تو یعنی سزای پرستش نیست مگر تو بپادارنده
انصاف عادلی در حکم یعنی در آنچه قسمت و
تقدیر کرده میان خلایق از ارزاق و آجال
و ثواب و عقاب و غیران جوری و ستمی نشده است
و مراد از قسط در اینجا بمعنی عدالت است چنانکه
قول حق تعالی است که اِنَّ اللهَ یُحِبُّ المُقسِطینَ یعنی
حق تعالی دوست میدارد از بخماعتی را که عدالت

میکنند

میکنند در میان خلق و در حکومت بعدالت
سلوک مینمایند و عدالت بنا بر قول بعضی یعنی
حسن اعمال و افعال و ملکه است که منبعث شود
از ملازمت تقوی و مروت و در تحقیق معنیش
خلاف عظیم است در میان علما که ذکر آن و بیان
استدلالات هر قول و جواب آن و بیان مذهب
حق و حقیقت آن در این شرح که بر سبیل اختصار
نوشته شد گنجایش ندارد رَؤُفٌ بِالعِبادِ مالِکُ
المُلکِ رَحیمٌ بِالخَلقِ و تو بسیار مهربانی بر بندگان
یعنی ایشان هرچند نافرمانی و معصیت تو
میکنند تو با ایشان مهربانی میکنی و لطف و
شفقت و مرحمت خود را شامل حال ایشان
میگردانی چنانکه دستور بزرگان و عاقلانست
و مالک بادشاهی و پادشاهی در دست تست
بهرکه میخواهی میدهی و تو بسیار رحم کننده بخلایق

که ما فوقان متصور و مثل آن مقدور بشر نیست
و در نسخه ابن ادریس مالک الملک بدل مالک الملک
واقع شده است و این نیز بهمان معنی است که
مذکور شد و أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ وَخِيَرَتُكَ
مِنْ خَلْقِكَ حَمَّلْتَهُ رِسَالَتَكَ فَأَدَّاهَا وَأَمَرْتَهُ
بِالنُّصْحِ لِأُمَّتِهِ فَنَصَحَ یعنی من شهادت میدهم
بر اینکه محمد صلوات علیه بنده تست و رسول
تست و برگزیده تست از میان خلق تو و تو
تکلیف کردی او را بپرداشتن پیغام خود پس
رسانیدانرا یعنی برداشت پس رسانید و مخالفت
امر تو نکرد با انکه مشقتها عظیم بهم روحانی و هم
جسمانی بسبب متوجه شدن بخلق و تبلیغ امر
تو مترتب میشد و امر کردی او را بنصیحت
کردن امت خود را پس نصیحت کرد امتانرا
و تخلف امر تو نکرد با انکه آزار بسیار و اسیب

بیشمار هم روحانی و هم جسمانی از امت تو میکشید
و محتمل آن میشد و دست از نصایح و مواعظ
خود مر ایشانرا که خیر دنیا و آخرت ایشان بران
مترتب میشد برنمیداشت اللَّهُمَّ فَصَلِّ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَكْثَرَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ
بار خدایا پس رحمت بفرست بر محمد و آل او بیشتر
ازان رحمتی که فرستاده بر کسی از خلق خود یعنی
چون او اطاعت امر تو بیش از دیگران و آزار
و جفای خلق تو زیاده از دیگران کشید پس تو هم
بران رحمت بیشتر از دیگران بفرست وَآتِهِ
عَنَّا أَفْضَلَ مَا آتَيْتَ أَحَداً مِنْ عِبَادِكَ وعطا
کن او را از جانب ما کاملترین انچه عطا کرده
کسی را از بندگان خود یعنی از جهت تعب و مشقتی
که از برای راحت ما کشیده و خود را بغم و غصه
نافرمانی ما مبتلا کردانیده است وَاجْزِهِ

عنا افضل واکرم ما جزیت احدا من انبیائک
عن امته وباداش ده اورا از جانب ما کاملتر
وکرامی تر انچه باداش داده کسی را از پیغمبران خود
از جانب امتها و فرق میانه نبی و رسول انست
که نبی پیغمبر را میگویند که از جانب حق تعالی
مبعوث شده باشد اعم از انکه از برای او دینی
وکتاب تازه آمده باشد یا بشریعت پیغمبر سابق
عمل کرده ورواج احکام او داده باشد
ورسولان پیغمبر را میگویند که از برای او
دینی وشریعت تازه آمده باشد پس نبی اعم از رسول
خواهد بود واین فرقیست که اکثر کرده اند
لیکن مخالفت دارد با حدیث مشهور که ابوذر
غفاری روایت کرده از پیغمبر که فرمود نبی صد
وبیست وچهار هزار است واز انجمله سیصد و
سیزده رسول اند وصد وچهار کتاب بر ایشان

نازل

نازل شده پس بنا بر ین حدیث لازم نیست که هر
رسول صاحب کتاب باشد وقطع نظر با مخالفت
حدیث بیان معانی این الفاظ بدون شنیدن
از شارع بواسطه یا بلا واسطه محض دعوی ست
وحق در تفرقه میان نبی و رسول چنانکه در
کتب احادیث از امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام روایت شده اینست که رسول باید
ملک را معاینه به بیند و با او سخن گوید و نبی
لازم نیست که ملک را معاینه به بیند بلکه نبوت
بالهام وخواب دیدن وسماع صوت نیز متحقق
میشود و در معنی اولوا العزم نیز اختلاف
کرده اند بعضی از مفسرین میگویند که اولوا العزم
ان پیغمبرانند که در اثبات امر نبوت سعی بسیار
کرده اند وجد وجهد نموده اند و بعضی میگویند
که انانند که در بلیه صبر کرده اند مثل نوح

که مدتها از قوم ازارها کشید و تحمل نموده و
ابرهیم که در آتش رفت و اسمعیل که بذبح کردن
نهاد و یوسف که بستم و حبس در زندان صبر
کرد و ایوب که به بیماری و مرضها تن در داد و خاتم
النبیین که از جور کفار قریش و جفای خلق
خلقش تنگ نشد و از امام محمد باقر علیه السلام
مرویست که اولوا العزم پنج اند نوح و ابرهیم
و موسی و عیسی و خاتم النبیین و حق اینست
که معصوم فرموده اند انک انت المنان
بالجسیم الغافر العظیم و انت ارحم من کل رحیم
بدستی که تو بی توعطا کننده بنعمت بزرگ
و امرزنده مرگناه بزرگ را و تو مهربان تری از
مهربانی و لفظ الغافر مرفوعست که تا صفت
المنان باشد یا خبر مبتداء محذوف و در نسخه
ابن اشناس بزاز منصوب واقع شده است و

دین

در این صورت منصوب بمدح خواهد
بتقدیر اینست که اعنی الغافر العظیم یعنی میخواهم
من ازان منان امرزنده مرگناه بزرگ را و فصل
علی محمد و آله الطیبین الطاهرین الاخیار المنجبین
پس رحمت بفرست بر محمد و آل او که پاکیزگانند
یعنی از کافات باطنی مثل افعال قبیحه و صفات
ذمیمه و اخلاق بدیه و غیر اینها و پاکانند یعنی از
کافات ظاهری مثل حرف بول و غایت و امثال
اینها و خیرند که خیر ایشان هم در دنیا و هم در آخرت
بمردم میرسد و کرامی ترین خلایقند و در بعضی
از نسخها وصل بدل فصل واقع شده و المنجبین بدل
الانجبین نوشته شده است و هر دو مناسب است چنانکه
مخفی نیست و الحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صلی
الله علی محمد و آله اجمعین.

المنجبین

۳۲۹

کتابخانہ
مجلس شورا

کتابخانہ
مجلس شورای ملی

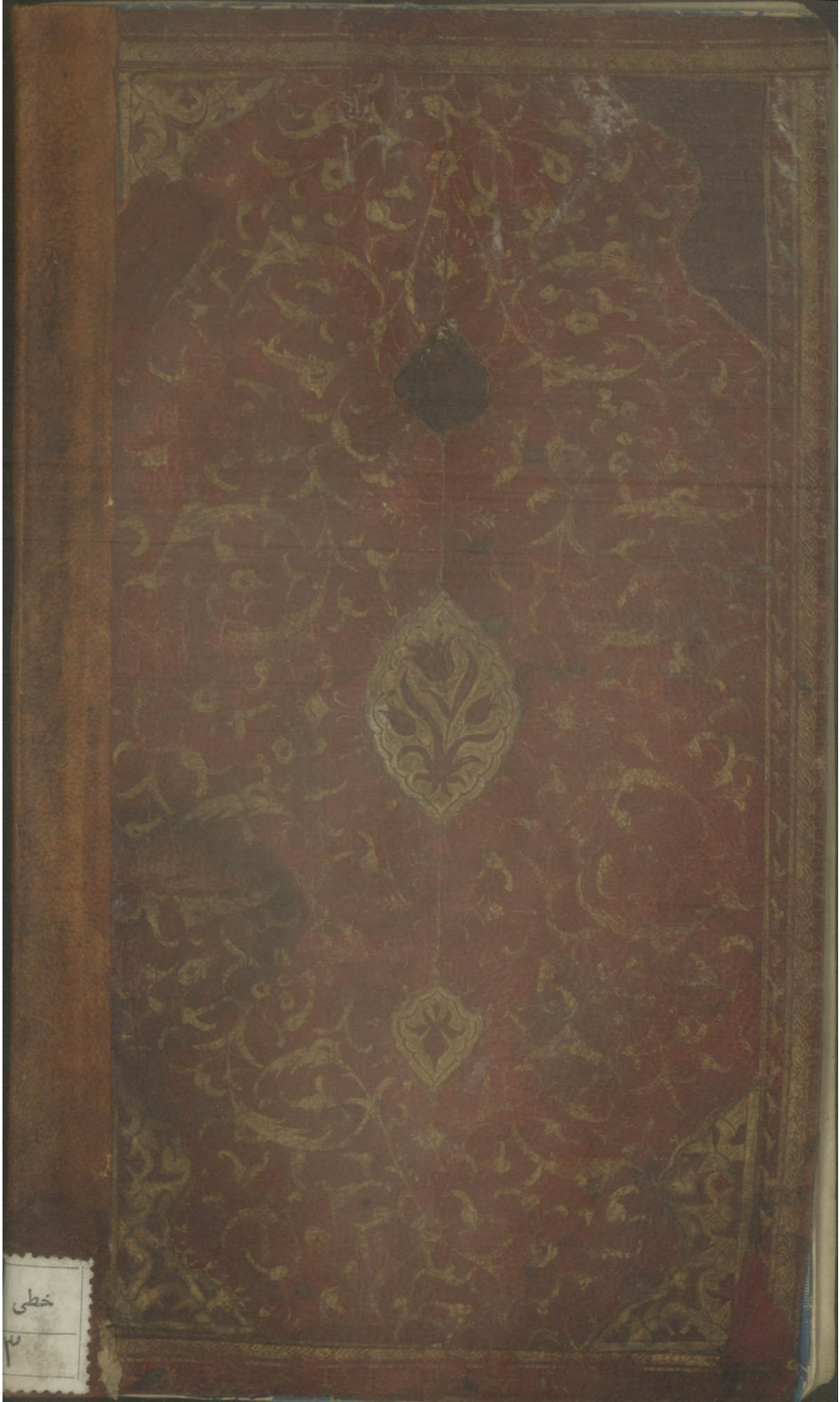
خطی
۳